

در باره شیوه بحث و رفتار مبارزان با یکدیگر

چهار مقاله آموزنده و بالینی از زنده یاد احسان طبری

به همراه متن شعر "خواب آینه"، سروده ای از "سایه"



گردآوری، بازنویسی و ویرایش: امید
تاریخ: 8 مرداد 1398

در باره شیوه بحث و رفتار مبارزان با یکدیگر

چهار مقاله آموزنده و بالینی از زنده یاد احسان طبری

به همراه متن شعر "خواب آینه"، سروده ای از "سایه"

نقش او در دل چه زیبا می نشست
سنگدل، آینه ما را شکست
آینه صد پاره شد در پای دوست
باز در هر پاره عکس روی اوست

(هوشنگ ابتهاج- ه.ا. سایه، مطلع شعر "خواب آینه")*

پیش گفتار

با اعتلای روزافزون روند جنبش انقلابی بر علیه رژیم سانسور و خفقان ولایت فقیه حاکم بر ایران و با جبران تدریجی عقب ماندگی شرایط ذهنی جامعه از شرایط عینی موجود، نیاز به انجام بحث و گفتگوهای سازنده میان مبارزان انقلابی با دیدگاه های سیاسی و ایدئولوژیک متفاوت نیز، به منظور نیل به شناخت صحیح و جامع از شرایط سریعاً متغیر و متحول جامعه و ضرورت اتحاد عمل آگاهانه گردان های مبارز و میهن دوست خواهان تحولات بنیادین، بیش از پیش احساس می شود.

درچنین روزهایی، در فضاهای حقیقی یا شبکه های اجتماعی مجازی- بسته به شرایط و موضوعات روز و یا در مواردی مشخص-، بسیار شاهد کلید خوردن بحث ها و مناظره هایی دو یا چند نفره هستیم که گاه یکطرف و گاه نیز طرفین بحث، هیچ نظم و قاعده ای را رعایت نمی کنند و در نهایت، گفتگوها به حاشیه رفته و یا بدون حصول به نتیجه ای مشخص رها می گردند؛ در حالیکه می دانیم بحث و مناظره، یک فن یا هنر است و از طرفی "شکلی از مبارزه سیاسی و اسلوبی است برای کشف حقیقت، وسیله ای برای تبلیغ و ترویج اندیشه و اقناع طرف بحث" و صد البته، حربه ای در دست مبارزان انقلابی برای ارتقای آگاهی سیاسی - طبقاتی خوانندگان و نویسندگان بحث ها که در تحلیل نهایی، "نیروی تحول" در جامعه مصیب زده ما محسوب می شوند.

در کنار مقوله اندیشه‌گی و دانستن و دستیابی به شناخت و تئوری انقلابی که به تعبیر مارکس در تزیهایی درباره فوئرباخ، "نه یک مسئله تئوریک، بلکه خود یک مسئله پراتیک است"، موضوع چگونگی شیوه رفتار مبارزان با یکدیگر در صحنه های نبرد سیاسی و طبقاتی و "پراتیک انقلابی" نیز، مقوله ای است پر اهمیت که زنده یاد احسان طبری در نوشتارهایی متعدد و موجز، با همان شرافت اخلاقی و صداقت علمی که در او سراغ داریم، به همه پرسش های در این زمینه پاسخ علمی داده است.

هر پاره از آینه تمام نمای حقیقت که دشمن سنگدل در دهه شوم 60 آن را شکست و صدپاره کرد، گوشه ای از حقیقت کلی را بازتاب می دهد ولی می توان با یاری یکدیگر، آن پاره ها را در کنار هم چید و جمال زیبایی حقیقت را بازآفرینی کرد و "حقیقت، آن غزال گریزنده چابکی است که باید از هرسو، هزاران کمند افکند تا سر سرکش او به چیزی گرفتار شود".

امید است این تلاش ناچیز در گردآوری، بازنویسی و ویرایش متن نوشتارهای مورد اشاره، بتواند به همه مبارزان شجاع و میهن دوست حاضر در صحنه پیکار با رژیم ضد ملی، ضد مردمی و غیر دمکراتیک ولایت فقیه حاکم بر میهن، با هر گرایش سیاسی و مرام و مسلک عقیدتی که دارند، یاری رسان باشد.

* همه توضیحات یا افزوده های داخل دو قلاب [...] در متن نوشتارها از ویراستار است.

فهرست مطالب

شماره صفحه

عنوان و منبع نوشتار

- | | |
|---------|---|
| 6 – 4 | چگونه بحث کنیم؟
("نامه مردم"، شماره ۱۹۴، دوره هفتم، سال دوم، ۲۷ اسفند ۱۳۵۸) |
| 8 – 7 | بگذارید محیط بحث و مناظره سالم باشد!
("مردم"؛ شماره ۲۶، چهارشنبه ۲۳ خرداد ۱۳۵۸) |
| 12 – 9 | درباره شیوه درست رفتار مبارزان با یکدیگر
(مجله دنیا، دوره دوم، سال هشتم، شماره 1، بهار 1346) |
| 17 – 13 | سخنی چند درباره اسلوب تفکر و مبارزه
(روزنامه "مردم"؛ بهمن 1325) |
| 20 – 18 | شعر "خواب آینه" سروده ای از هوشنگ ابتهاج (ه.ا.سایه) |

چگونه بحث کنیم؟

احسان طبری

شیوه بحث و مناظره یکی از مسایل حادّ روز [در جامعه] است، زیرا کوره بحث سیاسی همه جا گرم است. متأسفانه بحث‌ها بلامقدمه «درمی‌گیرند» و برنامه‌ای ندارند، و غالباً به شکل «جَرّ وُ مَنْ جَرَّ» [جدل و مناظره] و «دوئلِ لفظی» در می‌آیند. چیزی که مفت نمی‌ارزد و «راهی به دهی نیست» و وقت تلف کردن است.

ما در گذشته نیز در مطبوعات حزبی در این باره سخن گفته ایم، که بحث و مناظره شکلی است از مبارزه سیاسی ثمربخش، اسلوبی است برای کشف حقیقت، شیوه‌ای است برای تبلیغ و اقناع، و بحث، این مختصات خود را تا زمانی حفظ می‌کند که "بحث" باشد، نه شمشیربازی لفظی، نه بُکس‌بازی، برای آنکه طرف را به هر قیمتی که شده «ناک آنوت» بکنیم.

چرا باید بحث کرد؟ با که باید بحث کرد؟ در چه موضوع باید بحث کرد؟ چگونه باید بحث کرد؟ همه این پرسش‌ها باید در ذهن بحث‌کنندگان، پاسخ روشن داشته باشد.

بدترین شکل بحث، بحث درباره همه چیز، بحث از این شاخ به آن شاخ است. شرط یک بحث منظم، مقابله دو یا چند حکم روشن در برابر یکدیگر است و متمرکز کردن بحث بر روی آن نکات. اگر بخواهیم در یک بحث، همه چیز را حل کنیم، هیچ چیز را حل نکرده ایم.

بحث با هر کس فایده‌ای ندارد. کسانی هستند که به اصطلاح تصمیم خود را گرفته اند و سپس پی «بهانه» می‌گردند تا «حرف خود را به کرسی بنشانند». چنین کسانی هرگز قانع نمی‌شوند. اگر در یک استدلال شکست بخورند، مطلب دیگری را پیش می‌کشند و بسته به زیرکی و استادی خود در احتجاج و یا سفسطه، می‌توانند بالاخره دستگیره‌ای پیدا کنند و دادخواست‌های خود را به طور ابدی مکرر سازند.

بحث با این قبیل اشخاص که جویای حقیقت نیستند، جز «خون خود را سیاه کردن»، جز صرف انرژی بدون کسب نتیجه، چه فایده‌ای دارد؟ چنین اشخاصی را به حال خود بگذارید. خطاست اگر کسی فکر کند همه کس را می‌توان قانع کرد، یا همه را باید قانع کرد.

صرف‌نظر از افرادی که «تصمیم خود را گرفته اند»، اشخاصی هستند که فقط طی زمان و به کمک حوادث، به تدریج به نکته‌ای پی می‌برند. شما چرا عجله دارید؟ بگذارید «زمان» هم کمک کند. گاه بیان شما قاصر است، ولی بیان رویدادها بلیغ است.

بحث باید با کسی انجام گیرد که جوینده‌ای خالی از غرض و مرض است و اقناع وی، برای جنبش یا حزب [وسازمان شما] سودمند است. برخی‌ها، تازه اگر هم به اصطلاح قانع شوند، باید دید آیا در عمل حاضرند، یا می‌توانند به جریان انقلابی، به حقیقت انقلابی سودی برسانند؟ بحث تجملی چه لزومی دارد؟ "بحث به خاطر بحث" که کار بی‌ثمری است! [مانند "نردبان برای نردبان" - سیدحسن حسینی]

لذا در انتخاب طرف مورد بحث، باید دقیق و بصیر بود و انرژی خود را بیهوده به هدر نداد و در هر جا و با هر کس بحث راه نیانداخت و قدرت انتخاب داشت.

شیوه درست بحث ما توده‌ای‌ها، با شیوه بحث مخالفین ما فرق دارد. برخی از مخالفین ما از متلک، توهین، مسخره کردن، نیش زدن، سفسطه، نقل قول دروغ، فاکت بی‌اساس، ادعای لاف و امثال آن ابایی ندارند. هدف آن‌ها «از میدان بدر کردن» طرف است، به هر قیمت که باشد.

برخی افراد عاطفی یا بی‌تدبیر، زود در دام این شیوه‌های نادرست و غیرانسانی بحث می‌افتند و آن‌ها هم به همین روش‌ها متوسل می‌شوند، این آغاز شکست است، زیرا هرگز ما نمی‌توانیم و نباید بتوانیم در شیوه‌های سفسطه‌آمیز، دروغ و بهتان‌گویانه بحث، مانند برخی از مخالفان خود باشیم. اگر چنان بودیم، ما فاقد مختصات اخلاقی یک «انقلابی» هستیم و باید تجدیدنظر را از خودمان شروع کنیم.

وقتی کسی شروع کرد بدین شیوه نادرست بحث کردن، باید با نهایت متانت گفت: «من برای این نوع به اصطلاح بحث کوچک‌ترین آمادگی ندارم. اگر شما واقعاً خواستار یک بحث جدی هستید، در آن صورت ابتدا نظری را که می‌خواهید ثابت کنید، دقیقاً بیان دارید و دلایل آن را ذکر کنید، تا من، اگر با آن نظر موافق نیستم، حکم مورد علاقه و دلایل خود را ذکر کنم و سپس بحث در این مجرا تا آنجا سیر کند که معلوم شود آیا حصول توافق بین ما میسر است یا نه.»

هرگز، حتا با یک لفظ هم باشد، نباید در بحث‌های جنجالی، در بحث‌های «دونلی» شرکت جست، این کار به کلی بی‌فایده است.

این را هم باید دانست که بحث کردن کار ساده‌ای نیست. شما که می‌خواهید از اندیشه، مشی و تاریخ حزب [یا سازمان خود] دفاع کنید، باید فردی مطلع باشید، باید بتوانید با وقوف بر مسأله و نیز با ایمان از تز خود دفاع کنید، باید فردی کاملاً صدیق باشید. اگر مطلبی را نمی‌دانید یا انتقادی را وارد می‌شمردید، نباید پنهان کنید. «شلوغ کردن» برای پوشاندن نقطه ضعف خود، کار ما نیست.

حقیقت علمی و انقلابی بزرگی که ما توده‌ای‌ها به آن مجهزیم، مانند کوه استوار است. آری، حق با ماست ولی دشمنان رنگارنگ و بسیار و بسیار متنوع از هر سو، ما را در حلقه محاصره خود، جنجال، اتهام، سفسطه، فشار، تهدید، حمله و هجوم قرار می‌دهند و گاه نیز تحت عنوان دفاع از «مارکسیسم-لنینیسم» (!) به مجادله با ما می‌شتابند.

در این شرایط کسی قادر است بحثی به معنای علمی کلمه انجام دهد که دانا، با ایمان و متین باشد و بتواند اندیشه‌ای را که درک کرده، با شجاعت بیان کند. این شخص می‌تواند یک کارگر، یک دهقان، یک روشنفکر، یک پیشه‌ور، یک کارمند و غیره باشد. فرق نمی‌کند، بحث می‌تواند در سطح بالای «آکادمیک»، یا در سطح عادی زندگی روزمره بگذرد. ولی در هر حال بحث باید تمیز، روشن، استدلالی و متین و ثمربخش باشد. شیوه‌های استدلال مختلف است. ما بسیاری از رفقای کارگر یا دهقان را دیده‌ایم که با ذکر چند مثال مشخص، به شکل بُرنده‌ای مسأله‌ای را بی‌جار و جنجال می‌شکافند.

بحث «هنر» است و مانند هر هنری به «شم» و «قریحه» نیازمند. اینکه چه استراتژی در بحث دنبال شود که همین نتیجه را بدهد، چیزی نیست که آن را بتوان قاعده‌بندی کرد. قاعده‌بندی‌ها می‌توانند بسیار دور و دراز هم باشد، ولی زندگی اشکال نوبه‌نویی به میان می‌آورد. لذا توصیه‌های ما در مورد بحث در چهار نکته زیرین خلاصه می‌شود:

- الف) بحث، فقط در مواردی باشد که از آن سودی برای کار حاصل است،
- ب) بحث، در باره مسائلی انجام گیرد که نظرها روشن است (چه می‌گوید و چه می‌گوییم؟)،

ج) بحث، تنها با شیوه اصولی انجام گیرد و هرگز با شیوه‌های غیراصولی نباشد،
د) بحث، تنها در صورت اطلاع از مطلب و با بیانی قابل فهم انجام گیرد.
هرگاه مطلب بر شما روشن نیست، سخن نگوئید و یا مطلب خود را پیچیده و فضل‌فروشانه به میان نیاورید. بحث، میدان جلوه‌فروشی نیست.

جهت اخلاقی بحث از جهت منطقی و سیاسی آن اهمیت کمتری ندارد. طرف شما و همه کسانی که احیاناً ناظر بحث هستند، باید برتری روحی و اخلاقی شما را در کنار برتری منطقی و سیاسی حس کنند. طی بحث‌ها، روح خود را آبدیده کنید. خطاها، شتاب‌ها، انحراف‌های خود را ببینید. در مجلس بعدی مباحثه، با بسیج عقلی و اخلاقی بهتر وارد شوید. یک بحث ورزیده، نقش حساسی دارد و می‌تواند جبهه‌های دروغ و سفسطه را بشکند و حزب [و سازمان] خود را پیش ببرد.

منبع: "نامه مردم"، شماره ۱۹۴، دوره هفتم، سال دوم، ۲۷ اسفند ۱۳۵۸

بگذارید محیط بحث و مناظره سالم باشد!

احسان طبری

عقاید و آراء گوناگون در جامعه‌ای مانند ایران که نخستین مرحله انقلاب همه خلقی خود را با پیروزی کم نظیری پشت سر گذاشته و اینک در حال گذراندن دورانی است که آن را "دوران گذار" می‌نامیم، امری است به کلی طبیعی و قابل فهم.

وحدت کلمه و وحدت عمل طبقات و اقشار گوناگون مردم، یکی از فاسدترین و جبارترین دیکتاتوری‌های جهان را که دست حمایت مصرانه قدرت‌های امپریالیستی را نیز در پشت سر خود داشت، از پای درآورد.

این وحدت نظر و وحدت عمل پس از سقوط سلطنت و استقرار جمهوری اسلامی، طبعاً نمی‌توانست و نمی‌تواند در مراحل بعدی نیز وجود داشته باشد. بروز اختلاف سلیقه‌ها، اختلاف نظرها و اختلاف ایدئولوژی‌ها امری ناگزیر است.

وقتی از طرف این و یا آن گروه ادعا می‌شود که موضع سیاسی و اجتماعی آن سالم‌ترین و ثمربخش‌ترین مواضع برای پیشبرد انقلاب است؛ اگر خود به آنچه که می‌گوید باور دارد، اگر به تأثیر و نفوذ ایدئولوژی خود و برتری آن نسبت به دیگر اندیشه‌ها مومن است، در این صورت نمی‌بایست از مواجهه با نمایندگان عقاید و آراء دیگر باک داشته باشد.

بحث و تبادل نظر سالم برای جستن بهترین راه تکامل و گذراندن مراحل مختلف انقلاب در رسانیدن آن به پیروزی نهایی، نه تنها زیان بخش نیست، بلکه در یک محیط آرام و سالم و منطقی، از ضروریات پیشرفت است.

متأسفانه صاحب نظرانی هستند که می‌کوشند بحث را به جدل بکشانند: به جای استدلال منطقی، اتهام و توهین و دشنام تحویل طرف می‌دهند؛ به جای آرامش، تشنج ایجاد می‌کنند؛ می‌خواهند فکر و نظر خود را به زور ناسزا و توهین و اتهام و حتی گاه با قدرت جسمی از پیش ببرند.

ما با این روش ناهنجار از بیخ و بن مخالفیم. نه تنها بدان دلیل که آن راه درست برخورد عقاید و آراء نمی‌دانیم و فکر می‌کنیم هیچ صاحب نظر و صاحب مکتبی از این راه، جز به ترکستان به جایی راه نمی‌برد، بلکه به طور عمده بدان دلیل که با ایجاد یک محیط متشنج و آشفته، آن که از چنین وضعی به حد دلخواه خود سود می‌برد، ضد انقلاب است.

ضد انقلاب متشکل است، تجربه دیده است، تحت تعلیمات مستقیم سازمان جاسوسی سیا و به دست بازماندگان ساواک و طرفداران رنگارنگ شاه مخلوع عمل می‌کند. عناصر ضد انقلابی خود را در تمام جریان‌ها وارد می‌کنند. آن‌ها از احساسات و شور جوانانی که تجربه سیاسی کافی ندارند، به حد اعلاء استفاده می‌کنند و آنها را به بیراهه می‌کشانند. آن‌ها تروریزم را رواج می‌دهند و در پناه سیاهی شب، به افراد بی‌گناه حمله می‌کنند و آنها را هدف قرار می‌دهند.

یکی از میدان‌های فعالیت ضد انقلاب هم، همین تبدیل بحث و مناظره به جدل، دشنام، تهمت و افترا است تا محیط مسموم شود و امکان تفاهم و در نتیجه، اتحاد بین نیروهای انقلابی از بین برود. لذا میدان دادن به چنین وضعی در هر صورت و در هر حال که باشد، کمک به ضد انقلاب است.

ما فکر می‌کنیم که اگر صاحبان نظریات گوناگون، صادقانه، بدون پیش‌داوری‌های نابجا، و با حسن نیت با هم روبه‌رو شوند، بحث‌ها را در مجرای سالم ببرند و حتی برای همین بحث‌ها و اظهارنظرها، جلساتی را سازماندهی کنند که هر کس در آنجا کالای خود را عرضه کند و انتخاب به خریدار، یعنی به حاضران و شنوندگان و عامه مردم که ثابت کرده‌اند به حد کافی رشد سیاسی دارند، واگذار گردد؛ خود قدمی در راه تشنج زدایی، در راه تفاهم و سرانجام اتحاد برداشته شده است.

دوستان! بگذارید محیط بحث و مناظره، محیطی سالم باشد. اجازه ندهید افراد مشکوک، یا عصبانی، یا نا شکیب در این محیط ایجاد تشنج کنند. این معیاری است برای سنجش حسن نیت‌ها.

منبع: "مردم"؛ شماره ۲۶، چهارشنبه ۲۳ خرداد ۱۳۵۸

در باره شیوه درست رفتار مبارزان با یکدیگر

احسان طبری

مبارزه اجتماعی دارای اتیک [اخلاق و آداب] ویژه ای است و یکی از مباحث حساس این پراتیک، عبارتست از ملاک‌های رفتار مبارزان در درون حزب و جنبش [با یکدیگر]. رفتار روزمره افراد، سخنان و کارهای عادی آنها در برخورد با یکدیگر، یک پروسه دائمی نامشهود است که هر واقعه جداگانه، هر بخش مجزای آن بی‌اهمیت بنظر می‌رسد ولی در تراکم زمانی و مکانی، اهمیت شگرفی در سرنوشت یک جریان سیاسی و اجتماعی کسب میکند. لنین می‌گفت هرگز نسبت به چیزهای کوچک با بی‌اعتنائی ننگرید زیرا از "از خرد است که کلان برمی‌خیزد."

شیوه رفتار و برخورد هم‌زمان در درون حزب و جنبش، از جمله یکی از منابع مهم پیدایش فضای روحی در درون حزب و جنبش است. رفتار صحیح مبتنی بر تفکر عینی و منش جمعی، این فضا را پیوسته مصفا، نشاط آور و شفاف نگاه می‌دارد. رفتار غلط مبتنی بر تفکر ذهنی و منش فردی، آنرا از تناقضات مضر، هوای مسموم و کدر انباشته می‌کند، رگه‌های نفاق و افتراق را ژرف میکند و بسط می‌دهد، موجد بحران‌های شدید درونی می‌شود، نشاط مبارزه را زائل می‌سازد و لذا بدیهی است که کار را احیاناً به شکست‌ها، فروریختگی‌ها و حتی زوال میکشاند.

لذا بسیار مهم است که بدانیم چگونه و بر اساس چه موازینی باید رفتار کرد: زیرا اساس حل علمی، حل مارکسیستی - لنینیستی این مسئله است، نه حل آن بر اساس واکنش‌های غریزی، سنن نادرست معموله در اجتماع، سلیقه‌ها و پسندها و الگوهای انفرادی.

بدیهی است که نگارنده این سطور از این تصور ساده‌لوحانه و ایده آلیستی به دور است که گویا کافی است شیوه درستی توضیح داده شود و موازین و ملاکهای آن روشن گردد برای آنکه فوراً و خودبه‌خود، آن شیوه جانشین شیوه نادرست گردد. شیوه‌های نادرست مبتنی بر تفکر ذهنی و منش فردی دارای ریشه‌های عمیق طبقاتی، اجتماعی، تاریخی و روانی است و اکنون حتی تا آینده‌های چشم‌سرس سرسختی نشان می‌دهد و خواهد داد و به ضرب اندرز نمی‌توان آنها را نابود کرد. با اینحال نمی‌توان تأثیر توضیح و تذکر را نیز نادیده گرفت.

یکی از مختصات مثبت این توضیحات آنست که جانهای مستعد را مشتعل میکند و افکار آماده را بسیج مینماید. بقول مارکس: "اندیشه وقتی در میان توده رخنه کرد، خود به قدرت مادی مبدل میگردد" تأثیر دیگر آن آنست که وقتی آدمی بر زیر و بم مطالبی آگاه بود، اگر بخواهد، بهتر می‌تواند آنرا در اختیار خویش درآورد زیرا می‌گویند: "اختیار، جبر شناخته شده است."

ما مطالب مطروحه در این مقاله را بر اساس تجارب با انتزاع از حالات مشخص و بدون توجه به اشخاص و حوادث کنکرت [Concerate مشخص و تعیین یافته] مطرح میکنیم و هدف ما تسهیل مبارزه علیه یک سلسله روش‌های نادرست است. اینک پس از این مدخل، به اصل مطلب می‌پردازیم:

* * *

افرادی که وارد حزب طبقه کارگر می شوند کاملاً متوجه اند که آن حزب دارای جهان‌بینی، استراتژی و تاکتیک، برنامه و آئین‌نامه معینی است ولی اکثراً چندان توجه ندارند که آن حزب بر اساس همان جهان‌بینی و اصول و موازین، شیوه‌های معین مبارزه درون‌حزبی، شیوه‌های معین بحث و مناظره، شیوه‌های معین قضاوت درباره حوادث و اشخاص، شیوه‌های معین اداره اعمال و اقوال خود را در پروسه زندگی اجتماعی نیز می‌طلبد و در این موارد هم باید توانست چنان بود که مبادی کلی و مصالح عام سازمان انقلابی آن را مقتضی می‌گرداند.

شیوه‌های متدوال در نظامات پاتریارکال [پدرسالاری Patriarchy]، فئودال و بورژوازی ناقلینی به درون حزب دارد. تا زمانیکه حزب در پیوند با مردم است، در مبارزات وسیع توده‌ای شرکت دارد و زندگی حزبی عملاً تحت کنترل واقعیت اجتماعی و تحت نظارت وسیع مردم قرار می‌گیرد، پیدایش فضای ناسالم در آن دشوارتر است و ناقلین شیوه‌های نادرست و ناسالم، میدان چندان برای عمل نمی‌یابند و حتی خود به سوی اصلاح روش خود رانده می‌شوند. ولی هرگاه حزب به دلیلی از دلایل، از تماس با واقعیت و شرکت در مبارزات وسیع و نظارت مؤثر توده‌ها محروم گردد (و این دلایل میتواند متعدد باشد)، ناقلین اندیشه و روش‌های ناسالم میدان عمل می‌یابند و حتی موفق می‌شوند فضای آنرا به حد جدی بیالایند و روش‌های خود را به نوعی معیار عمل مبدل گردانند و به کرسی بنشانند.

ماهیت همه انواع روش‌ها و شیوه‌های ناسالم، چنانکه گفتیم، عبارت است از رفتار بر اساس ذهنی‌گری یا سوژکتیویسم (یعنی مقدم شمردن تمایل، غرض، درک و قضاوت خود بر واقعیات عینی) و منش اندیویدوآلیسم یا منش فردی (یعنی قرار دادن خود و منافع خود مقدم بر جمع و اجتماع و منافع آنها). در این شرایط اگر هم گاه مفهوم جمع اینجا و آنجا وارد شود، آن جمع دروغین و محدودیست که بر اساس اشتراک موقت منافع و نظرهای فردی - ذهنی پدید شده است و نه جمع به معنای واقعی کلمه (حزب، نهضت، طبقه، جامعه). شکل متداول بروز این الگوی روحی فردی - ذهنی عبارتست از موافقت‌ها و مخالفت‌ها، اتحادها و نفاق‌ها، دوستی‌ها و دشمنی‌ها بر اساس سلیقه‌ها و نقشه‌ها و منافع شخصی، زودگذر، غیراصولی و اجراء مبارزه برای پیش بردن نظر خود با روش‌های ناسالم. موافق یا متحد یا دوست، یعنی آن کسی که با این سلیقه‌ها و نقشه‌ها و منافع خصوصی موافق باشد و عملاً از آن حمایت کند. مخالف، منافق و دشمن، یعنی آن کسی که با این سلیقه‌ها و نقشه‌ها و منافع خصوصی مخالف باشد و در مقابل آن مقاومت کند. حال این سلیقه‌ها و نقشه‌ها و منافع آیا دارای منشأ اصولی است یا غیراصولی، نیمه‌اصولی است یا تمام‌اصولی، در مصلحت جمع به معنای صحیح کلمه هست یا نیست، دیگر مهم نیست!

البته کار به همین جا ختم نمی‌شود. پس از آنکه دوستان و متحدین بر اساس چنین ملاک‌هایی و "دشمنان" و مخالفان به همین منوال روشن گردیدند، باید کارها و سخنان دوست یا متحد را گاه صرفنظر از محتوی واقعی آن تأیید کرد و با او روابط محرمیت، خاصه‌خرجی برقرار ساخت تا در موافقت تشویق شود و سپس کارها و سخنان "دشمن" یا مخالف را هم باز صرفنظر از محتوی واقعی آن رد کرد و با او روش بیگانه و پرهیزآمیز داشت. با متحدین باید خونسرد، مهربان و بانزاکت بود. به مخالفین باید سردی افروخت و احياناً با خشونت و اهانت رفتار نمود تا تحت فشار عصبی قرار گیرند و احياناً تسلیم شوند!

تردیدی نیست که در زندگی زنده، بویژه در محیط‌های سابقه‌دار و پخته، کار بدین سادگی‌ها نیست. اولاً غالب روش‌های غیراصولی ذهنی و انفرادی، با آمیزه کمابیش جدی از روشهای اصولی (عینی - جمعی) همراه است؛ ثانیاً همان روش‌های غیراصولی نیز گاه در کالبد روش اصولی عرضه میشود. ولی اگر با بصارت بنگریم، تشخیص سره از ناسره دشوار نیست. روشن است که روشهای ذهنی - انفرادی به هر صورت تمام‌عیار یا نیمه‌عیار، آشکار یا مستوری هم که درآیند، به هر جهت سم خود را در انساج زندگی اجتماعی رخنه می‌دهند.

چنانکه گفتیم، محرک و انگیزه اساسی این رفتارها، حقیقت اصولی و مصلحت جمع نیست، بلکه مقاصد و اغراض و نقشه‌ها و تمایلات فردی و گروهی است. این مقاصد و اغراض و تمایلات می‌توانند پیگیر یا ناپیگیر، دامنه‌دار یا کوتاه‌مدت، مودیانه یا ساده‌لوحانه باشند، از جانب شخصی نادرست یا حتی انسانی بطور کلی شریف، فردی مغرض یا انسانی بطور کلی صدیق سر بزنند، ولی بهرجهت تأثیر عینی آن‌ها چنین است. اینکه می‌گوئیم حتی از انسانهای شریف و صدیق سر می‌زنند، از آنجاست که، به شهادت تجربه، بسیاری از مبارزانی که اندیشه‌های بی‌غرض و روحی منزّه دارند، برحسب عادت، بدون توجه، اینجا و آنجا الگوی ذهنی - انفرادی را در پروسه رفتار خود به کار می‌برند و اتفاقاً همین افراد هستند که اگر با توضیح دقیق این پروسه بخرنج و نامشهود روبرو شوند، ای چه‌بسا که بتوانند بر روتین، عادات منجمد سالانه، واکنش‌های خودبه‌خودی ناسنجیده در کردار و رفتار، غلبه کنند.

* * *

اکنون این سؤال پیش می‌آید: اگر این الگوی رفتار، خطا و مضر است، پس چه باید کرد، بر اساس کدام ملاک باید عمل نمود؟

چنان که گفته شد، شیوه صحیح رفتار عبارتست از رفتار مبتنی بر تفکر عینی و منش جمعی، رفتار متکی بر حقایق اصولی و مصالح مشخص عملی جمع. این تعریف کلی برای دادن منظره کافی نیست، لذا ما - ولو با قبول خطر شماتیزه کردن نسبی مسئله -، مقررات این رفتار را در چند ماده مشخص بیان می‌کنیم:

اول - کلیه افراد وارد در سازمان مبارزان - اعم از آنکه شما با آنها مهر و سمپاتی و دوستی خصوصی داشته باشید یا نداشته باشید، با آنها معاشر خصوصی باشید یا نباشید، با افکار و نظرات و مواضع آنها در مسائل مختلف مشخص موافق کامل یا ناقص باشید یا نباشید، تا زمانی که عضو حزب و نهضت اند، باید از حدّ معینی از برخورد مؤدب، بانزاکت و حدّت معینی از همبستگی برخوردار باشند. دلیل ضرورت و صحت این طرز رفتار متعدد است، از جمله:

1- تا زمانی که فردی عضو حزب یا رزمنده‌ای در درون نهضت است با شما وجوه مشترک فراوانی دارد و میتوان و باید این وجوه مشترک را پایه تفاهم و اهرم نیل به وحدت نظر قرار داد. در درون حزب و نهضت، اصل تکیه بر وحدت است و نه افتراق. تناقضات درون‌حزبی، تا زمانی که در چارچوب جهان‌بینی و اصول راهنمای سیاسی و سازمانی حزب است، از نوع تناقضات آشتی‌پذیر است.

2- بدون حفظ فضای ادب، نزاکت و حدّ معینی از همبستگی متقابل بین هم‌زمان، امکان مبارزه مشترک نیست، امکان مبارزه درون‌سازمانی سالم و اصولی نیز نیست.

3- بدون حفظ فضای ادب و نزاکت و حدّ معینی از همبستگی متقابل بین هم‌زمان، آنتوزیاسم و نشاط انقلابی فروکش می‌کند، فضای مبارزه سنگین و اختناق‌آور می‌شود و عواقب روحی و لذا عملی فراوانی ببار می‌آورد. لذا در برخورد به مبارزان حزب و نهضت، واکنش در رفتار و گفتار بر پایه کین و غضب و حسد و غرور و کراهت و هوس و حالت روحی و غیره، بدون توجه به عواقب این طرز رفتار، سراپا خطاست. زندگی اجتماعی یک زندگی خصوصی و خانوادگی نیست. این یک زندگی رسمی و سراپا مسئولیت است و لذا با درک این مسئولیت باید سخن گفت و عمل کرد.

دوم - ولی کار تنها به اینجا ختم نمیشود. وظیفه افراد یک سازمان است که در عین تکیه به وحدت و همبستگی، نظر یا اختلاف نظر سیاسی و تشکیلاتی خود را در هیچ مورد کلی یا جزئی پنهان نکنند و صریحاً و شجاعانه ولی مؤدب، خونسرد و استدلالی موضع‌گیری خود را در هر جا که ضرور باشد بیان دارند. این موضع‌گیری نیز دلخواه نیست بلکه باید به نوبه خود، محصول تحلیل علمی و عینی وضع باشد و مصالح

حزب و نهضت را در مدّ نظر گیرد. سپس باید برای پیش بردن آن موضع‌گیری مبارزه کرد. منتها این مبارزه باید سالم و خلاق و در درون سه چارچوب، یعنی در چارچوب موازین اصولی و منطقی، در چارچوب مقررات و موازین سازمانی، [و] در چارچوب مقررات و موازین اخلاقی و انسانی باشد. به عبارت دیگر، محتوی موضع‌گیری باید اصولی و علمی، و شیوه مبارزه در راه پیشرفت آن باید سالم و خلاق باشد. چنین طرز مبارزه سالم و خلاق و اصولی، نه فقط سازمان را سست و فضای آن را مختنق نمی‌سازد، بلکه برعکس، سازمان را استوار و فضای درونی آنرا نشاط‌انگیز و جان‌بخش می‌گرداند.

ما در کادر این موضع‌گیری با افراد دیگر حزب و نهضت، وارد مناسبات موافقت یا مخالفت می‌شویم. موافقت یا مخالفت اصولی و سازمانی یک دوستی و دشمنی شخصی نیست. ممکن است شخصی که مورد علاقه خصوصی شماست، در برابر شما قرار گیرد و شخصی که مورد علاقه شما نیست در کنار شما. زیرا سمپاتی و علاقه شخصی، محصول هم‌افقی روحی، سنجیت احساسات و بسیار و بسیار عوامل متعدد دیگر است و بهیچ وجه لازم نکرده است کسی را که شما نسبت به او مهر قلبی احساس میکنید، خطاناپذیر و کسی را که شما نسبت به او احتراز قلبی احساس میکنید، مظهر خطاکاری باشد. لذا صمیمیت خصوصی نباید مزاحم رسمیت تشکیلاتی شود. در کار حزبی و اجتماعی، سمپاتی و آنتی‌پاتی شخصی محلی از اعراب ندارد. امر خصوصی را نباید بر امر اجتماعی مقدم شمرد.

ممکن است گفته شود: مبارزه با محتوی و اسلوب اصولی، در محیطی که آلوده به روشهای خلاف اصول است، به جایی نمیرسد. باید با سلاح نظیر ولی به سود اصول صحیح، مخالف را از میدان به در کرد. این سخن در خورد بحث است. تجربه نشان داده است که به کار بردن شیوه‌های غیراصولی، حتی اگر با نیات نیکی همراه باشد، چنان منظره را مغشوش می‌سازد که جدا کردن سره از ناسره، صحیح از سقیم، محال است. عناصر غیراصولی امکان می‌یابند انگشت بر نقاط ضعف مخالف خود بگذارند. به علاوه، خود آنها در شیوه‌های خود تشویق می‌شوند زیرا می‌بینند مخالف مدعی، همان شیوه‌ها را بکار می‌برد.

ترجیح دارد مبارزه‌ای درست بماند ولی موقتاً شکست بخورد تا با نادرستی به پیروزی برسد. زیرا آن شکست در طول مدت، شکست، و آن پیروزی، عملاً پیروزی نیست. نمیتوان با تناقض بین وسایل مبارزه و هدف‌های مبارزه موافقت داشت. هدف‌های شریف، وسایل شریف را می‌طلبند و لاغیر.

* * *

برای مبارزانی که بخواهند بر اساس شیوه صحیح رفتار کنند، در محیط‌هایی که به شکل پیگیر یا ناپیگیر، آلوده به شیوه‌های نادرست است، کار دشوار است. گاه بد درک می‌شوند و گاه مورد سوءظن و سوءتعبیر قرار می‌گیرند. اینها از بلایای مبارزه در محیط‌های عقب‌مانده است. عناصر آگاه باید با آرامش رواقی، دشواری‌ها را تحمل کنند و از راه خود منحرف نشوند. مارکس این سخن دانته را غالباً تکرار میکرد: "به راه خود برو؛ بگذار هر که، هر چه می‌خواهد بگوید..."
و در همین زمینه، شاعر بزرگ معاصر آمریکا، رابرت فراست [Robert Frost]، نیک سروده است:

"بانگ دشنام و آفرین جهان
بشنو و رنجه یا که غره مشو
روشی چون ستاره نه در پیش
راه خود گیر و بی‌خلاف برو."

سخنی چند دربارهٔ اسلوبِ تفکر و مبارزه

احسان طبری

آموختن از گذشت روزگار، اینست وظیفهٔ هر انسان خردمند و هر جریانی که بر تعقل و تعمق استوار باشد. مدنیتِ امروزی ما مجموعه ای از تجاربِ نیاکان ماست. تنها طریقهٔ دریافتِ حقیقت، مشاهدهٔ دقیقِ نموده‌ها و وقایع، تجزیه و تحلیلِ صحیح و نتیجه‌گیریِ منظم از این نموده‌ها و وقایع است. همانطور که مردِ عاقل از یک حادثه، استنتاجاتِ گرانبها می‌کند و اشتباهی را برای بار دیگر تکرار نمی‌نماید، همانطور یک جریان با شعور اجتماعی، با تحلیلِ منطقیِ کار گذشته خود، کار آینده را بر مبادیِ محکم تری مستقر می‌گرداند. ابلهان یک خطا را صد بار مکرر می‌سازند زیرا قدرتِ تحلیل ندارند و از علتِ یابی و نتیجه‌گیری عاجزند. عمل آنها مبتنی بر احساسات و غرایز کور و واکنش‌های بی‌خردانهٔ تن و روان است ولی عملِ خردمندان، با نظارتِ قوهٔ ماسکه ای که عقل و تمیز نام دارد، با مشاهدهٔ دقیقِ نموده‌ها و وقایع، با علتِ یابی صحیح و استنتاجِ درست انجام می‌پذیرد.

فرقی که بین انسان با شعور و آگاه از قوانینِ تکاملِ طبیعت و اجتماع، و انسان بی شعور و بی خبر از این قوانین وجود دارد، اینست که برای اولی، حتی تجاربِ دیگران کفایت ولی برای دومی حتی تجاربِ خود او بی نتیجه است. آگاهی از قوانینِ حرکتِ طبیعت و اجتماع، دیدگانِ ما را تیزبین، و درایتِ ما را نیرومند می‌گرداند، لذا چنین آگاهی برای هر جریانِ اجتماعی و برای هر فرد مبارز در درجه اول لزوم است.

این یکی از نواقص ماست که هنوز از مرحلهٔ تفکرِ احساساتی و غریزی، واکنش‌های بی‌خودانه و حساب نشده، روشِ سطحی و مبتذل به مرحلهٔ تفکرِ علمی، واکنش‌های از روی شعور و حساب، روشِ عمقی و خردمندانه وارد نشده‌اند. غالباً ما در قضاوت و تصمیم، شدیداً تابعِ سوابقِ ذهنی، عواطفِ درونی، خواهش‌های نفس، تاثیراتِ محیطِ محدودِ زندگیِ شخصی، احساساتِ آنی قرار داریم و کمتر با یک دقتِ علمی و خونسردی و بی‌طرفی می‌توانیم از عهدهٔ یک قضاوتِ درست و یک تصمیمِ علمی و صحیح برآئیم.

محیطِ خانوادگی و اجتماعی ما غالباً ما را به طرزِ زندگی و تفکرِ خودخواهانه ای معتاد ساخته. در جامعهٔ ما هرکسی باید کلاه خود را نگه دارد، نفع خود را مواظبت کند و الا دستبردِ بیرحمانه ای به او زده خواهد شد. در جامعهٔ ما تربیتی که مبتنی بر هم‌پشتی، هم‌بستگی، مهرورزی، همکاری و غیرخواهی باشد وجود ندارد. مردم کشور ما غالباً شکنجه‌دیده و آسیب‌دیده‌اند، لذا پس از چند فریبِ اولیه، نوعی بدبینی و کینه‌جویی بر همه کس غلبه می‌کند و شدیداً تفکر و قضاوت را تحتِ تاثیر خود قرار میدهد. این بدبینی و خودخواهی، همچون خفقانی، پیکر ما را در مقابلِ تیرهای کین و فریب که از هر سو می‌بارد حفظ می‌کند، پس امری عادیست اگر فرد ایرانی از احساساتِ ناملایمی انباشته باشد، احساساتی که او را از هرگونه تفکرِ درست، عینی، خونسردانه و منطقی بازدارد. قضاوت و تصمیماتِ ما شدیداً از خودخواهی، کین، بدبینی و بدگمانی ما متاثر است و لذا غالباً در طریقهٔ معوّج نا مطلوبی سیر می‌کند.

افکندنِ ردای خودخواهی از دوش و برداشتنِ عینکِ سیاهِ بدبینی از مقابلِ چشم کار آسانی نیست، زیرا حکمِ زندگی روزانهٔ ما چنین است، مگر آنکه شخص پس از مطالعهٔ دقیقِ احوالِ نفس و نوامیسِ اجتماعی و دریافتِ علل و موجباتِ این تفکر و قضاوتِ معوّج، بکوشد تا بر آنها غلبه کند و خود را تجدید تربیتی نماید. چنانکه معلوم است، یکی از طرقِ آزاد شدن از جبرِ قوانین و نوامیس، آگاه شدن از کیفیتِ این قوانین و نوامیس است.

اسلوب یک تفکر صحیح آنست که نخست شخص بکوشد تا قضاوت خود را از هرگونه احساسات شخصی و سوابق ذهنی مبرّی کند و به قول "رینه دکارت"، با یک شکِ دستوری وارد موضوع شود و در کلیه داورى های گذشته خود تردید نماید. اگر واقعش را بخواهیم، چون تا امروز قضاوت های ما درباره افراد، قضایای اجتماعی، استنتاجات کلی، غالباً مطابق اسلوب تفکر بی طرفانه و خونسردانه علمی نبوده، باید به یک خانه تکانی عمومی مغز دست زد و همه مقولات فکر را درمیزان سنجش علمی و نقد منطقی قرار داد و علت و سبب را از هم جدا کرد و صحیح و سقیم را از یکدیگر باز شناخت.

در این بررسی عمومی باید دانست که هیچ استنتاجی صحیح نیست مگر آنکه مبتنی بر نمود ها و وقایع عینی و خارجی باشد نه ذهنی و درونی، یعنی آنکه مبتنی بر چیزهایی باشد که در واقع وجود داشته و رخ داده، نه آنکه مفروض و مخلوق احساسات و توهمات و خواهش های دل و رشک و کین و بدبینی و بدگمانی "من" بوده است، و نیز باید دانست که هیچ چیزی در طبیعت، مطلق و جامد نیست، بلکه فضا با اطراف و جوانب گوناگون دارد. خوب و بد و نفس و کمال دارد و بر یک نهج نمی ماند و دائماً در تغییر است.

یک قاعده و یک روش، تا زمانی درست است که شرایط محیط طبیعی یا اجتماعی آنرا بطلد و با آن تطبیق کند. قواعد و قوانین، نتایج و قضاوت ها که انتزاع ذهن ما از حوادث خارجی است، نمی تواند همیشه بدون تغییر بماند زیرا حوادث خارجی در تغییر است و لذا منتزعات ذهن ما ناچار باید تغییر کند. آن معرفتی صحیح است که با حرکت محتویات خود که عبارت باشد از واقعیات خارجی حرکت کند و با آن تطبیق نماید.

معرفت انسانی، خواه از نوع مطالعه و مشاهده صرف باشد یا از نوع قضاوت و استنتاج، نباید هرگز به صورت شربت لایزالی (Dogme) تلقی گردد. لذا جمود فکری، یکی از بلیات عظیم برای معرفت انسانی است. قضایای اجتماعی چند طرفه و مرگب است، نه یک جهته و بسیط. مطالعه سیر یک حادثه اجتماعی در مراحل آتی بسیار دشوار است زیرا باید تالی ها [پی آمدها] را با دقت سنجید و آنرا در حرکت همه جانبه و بغرنج اش بررسی کرد، چنین سنجشی فقط برای کسی ممکن است که:

اولاً) قوانین حرکت طبیعت و اجتماع را به درستی بشناسد. یعنی دارای جهان بینی علمی دقیقی باشد.
ثانیاً) بتواند معرفت فلسفی خود را بر واقعیات خارجی تطبیق کند، یعنی استعداد به کاربردن علم خود را داشته باشد.

ثالثاً) از اغراض خود پسندانه شخصی عاری باشد و با شیفتگی علمی خاصی در قضایا دقت کند، نه با یک نظر سودجویی انفرادی.

برای شناخت طبیعت و اجتماع " فراگرفتن " لازم است.
چگونه میتوان با فقدان معلومات، یا آشنائی ساده به چند مطلب محدود، بدون آنکه آن آشنائی تکمیل شود و دائماً در تزیاید باشد، حقیقت را فهمید؟

حقیقت، آن غزال گریزنده چابکی است که باید از هر سو، هزاران کمند افکند تا سر سرکش او به چیزی گرفتار شود. حقیقت، برخلاف اشراقیون و طرفداران مکاشفه، در آستانه اندیشه هیچ کسی عریان ظهور نمی کند، باید آنرا با رنج و تعب یافت و به دام آورد. حقیقت فقط در اثر دقت و مطالعه و بررسی و مشاهده دقیق به چنگ می آید، یعنی تنها در اثر اسلوب علمی.

البته نه فقط در جامعه ایران، بلکه در متری ترین جامعه ها نیز، همه افراد نمی توانند پرده نشین حقیقت را با همه مستوری و مهجوری، آسان به دام آورند. این کار فقط از عهده دانشمندان، که در این کار ورزش کرده اند، برمی آید. ما نمی توانیم و نباید توقع داشته باشیم که همه افراد ایرانی به اسلوب علمی تفکر آشنا باشند، چنین آرمانی فقط در دنیای خرم و درخشان آینده جامعه عمل به خود خواهد پوشید، ولی می توانیم و باید توقع

داشته باشیم که در جریان اجتماعی ما، بطور نسبی، مغزهای متفکری موجود باشد که بتواند تمام جریان را مطابق اسلوب تفکر صحیح اداره کند. مغزی باشد که درست بیندیشد تا قوای فعال اجتماعی، آن اندیشه درست را به معرض اجرا بگذارند.

بمنظور ایجاد این مغز متفکر، تهیه یک هسته قوی از افراد با مطالعه، ورزیده، با تجربه، دقیق و بی غرض لازم است و لازمه این کار نیز سه چیز است: **کوشش، تجربه، زمان!**

با تطبیق اسلوب کلی فوق، به بعضی از روش های تفکری که در دماغ غالب ما وجود دارد برمی خوریم. اجازه بدهید نمونه هایی ذکر کنیم:

افرادی هستند که به معنای صحیح "انقلابی بودن" توجه نکرده اند و در نتیجه داشتن یک تصور غلط، منشاء بروز اعمال غلط شده اند. نباید انقلابی بودن را با شدت عمل داشتن، خشم ناکانه رفتار کردن، تعصب و جمود فروختن و ابراز احساسات بی بند و بار نمودن، اشتباه کرد.

فرد انقلابی یعنی آن کسی که جهت تحول جامعه را می داند و برای خود در آن جهت سهم فعالی قائل است. تحول نیروهای اجتماعی در جهت معین باید به وسیله اراده انسان های با شعور و آگاه و مبارز تحریک و تسریع شود. در عالم نباتات و حیوانات، تحولات و تطورات بی خودانه، بی شعورانه، کند و غیر ارادی انجام می گیرد ولی در عالم انسانی چنین نیست. مغزها و دست ها چرخ تاریخ را که پیوسته به جلو می غلظد، سریع تر می غلطانند.

اگر حرکتی که مغزها و دست ها به چرخ غلظنده و پوینده تاریخ می دهند، موافق حرکت خود او و به طریقی باشد که در تسریع آن موثر شود، طبیعتاً این چرخ به مرحله بعدی زودتر میرسد و اگر به طریقی باشد که نه تنها حرکتش را تسریع نکند، بلکه متوقف سازد و یا به عقب اندازد، طبیعتاً در سیر تکاملی، وقفه و تعویق بروز می کند.

ای چه بسا جریانهای اجتماعی و افراد انقلابی که در عین داشتن نیت صحیح و شوق وافر برای ترقی و تکامل، در اثر عدم درک قوانین حرکت تاریخ و نداشتن نقشه صحیح کار و روش درست، حتی از تکامل عادی جامعه جلوگیری کرده و ارتقاء را به ارتجاع مبدل ساخته اند.

کمک به تحول تاریخ نباید بطور بی شعور، بدون نقشه، بدون توجه به شرایط محیط انجام گیرد. در یک نقشه صحیح، سازش و ستیزه، نرمی و سختی، تندی و کندی، آرامش و شورش، خشم و مهر، دشنام و ستایش، هر یک جایی دارند. جایی است که سازش و نرمی انقلابی است، یعنی کمک به هدف تکامل می کند و ستیزه و سختی ضد انقلابی است، یعنی هدف تکامل را به عقب می اندازد. جایی است که آرامش و خاموشی، انقلابی است و شورش و هیاهو، ضد انقلابی است. جایی هم برعکس. ستیزه و سختی به خودی خود، مطلوب نیست مگر آنکه شرایط کار درست آنرا بطلاند.

یکی از معایب برخی از افراد با حسن نیت ولی کم توجه ما، که ناشی از جمود فکر (Dogmatisme) و تبعیت از یک سیاست احساساتی (Sentimentalisme) بود، عبارت بود از داشتن یک روش شدید و قطعی در همه جا، همه کار، همه زمان.

چرا؟ زیرا این افراد بطور خیلی ساده تصور می کردند که انقلابی بودن یعنی قطعی و شدید العمل بودن.

اگر ما شنیده ایم که نباید با "وضع حاضر" (Status Quo) سازش کرد، یعنی آنکه نباید آنرا لایزال، ابدی، بدون نقص دانست؛ نباید آن را پذیرفت و بدان تابع شد؛ باید دانست که آینده بهتری ممکن است و باید بسوی آن آینده بهتر رفت؛ هرگز منظور این نیست که در نقشه مبارزه نباید تند و کند، سخت و آرام شد، به جلو و عقب رفت، هرگز منظور این نیست که نباید اسلوبی داشت، سیاستی داشت. حتی باید دانست که در جریان یک نبرد

تکاملی اجتماعی، روش ملایم و آرام ترجیح دارد، مگر آنکه پیش گرفتن روش سخت و قطعی، تنها راه چاره باشد.

"سازشکار" کسی است که در موقع لزوم یک روش قطعی از آن می‌گریزد و می‌گوید همیشه نرمی و ملایمت ولو به قیمت شکست.

"ماجراجو" کسی است که در موقع لزوم یک نرمی و ملایمت فرار می‌کند و می‌گوید همیشه سختی و شدت ولو به قیمت شکست.

"انقلابی" کسی است که برای هدف خود، هم به سختی آشناست و هم به نرمی زیرا به پیروزی علاقمند است.

سازشکار و ماجراجو هر دو خطرناک اند. سازشکار به هدف خیانت میکند. ماجراجو عوارضی به وجود می‌آورد که هدف را به عقب می‌اندازد. یکی از سختی می‌ترسد یکی نرمی را با کین و خشم خود سازگار نمی‌یابد. هر دو دسته خطرناک و زیان بخش هستند. ما در گذشته از ماجراجوئی های غلط آسیب دیدیم، از صدمه سازشکاری های بی جا نیز مصون نماندیم.

در عمل مبارزه باید حتی المقدور راهی را دنبال کرد که با کمترین عوارض به نتیجه مطلوب برسد. اگر می‌توانید قبل در را با کلید باز کرده داخل اطاق بشوید، آنرا نشکنید زیرا اگر بشکنید ممکن است وضعی پیش آید که اصلاً از سکونت در آن اطاق محروم بمانید. اگر می‌توانید به نتیجه ای از راهی برسید که بی دردسرت‌تر است، از راه خطرناک نروید زیرا بیم به نتیجه نرسیدن در میان است.

پس این نقص بزرگ بود که برخی از افراد به معنای عامیانه "انقلابی بودن" توجه داشتند و بعضی از آن‌ها در برخی از امور، شدت عمل بی جایی در پیش گرفتند که بر اثر عوارض گوناگون، آن جریان را دچار وقفه و تعوق ساختند. در آینده باید روش ما از این حالت احساساتی و حساب نشده میزری باشد. نرمی به جای خود، سختی به جای خود، و جایی که نرمی سود بخش است، از سختی بی جا احتراز باید نمود.

نمونه دیگری ذکر کنیم:

یک جریان اجتماعی زمانی به مُراد می‌رسد که فکر واحد داشته باشد؛ فکر عملی که از واقع بینی (Realisme) و تفکر علمی ناشی شده باشد، نه جمود و احساسات. تشنّت در ارکان فکری و عملی یک جریان، تصادم انرژی‌ها و انحرافات گوناگونی بوجود می‌آورد، موجب هرج و مرج در داخل جریان، موجب وقفه و عقب نشینی و بالاخره شکست می‌گردد. برای آنکه وحدت تصمیم و عمل در یک جریان حکمفرما گردد، لازم است نقشه و تمرکز، جای خود به خودی و تشنّت را بگیرد:

یک جریان اجتماعی باید بدانند به کجا می‌رود. از چه راه نقشه، به جای خود به خودی می‌رود، این مسئله را نه فقط برای زمان‌های دور، بلکه برای زمان‌های کوتاه، سال، ماه، و حتی روز بدانند. نقشه کار تنها برای فعالیت عمومی نیست، بلکه برای فعالیت جزئی و حتی شخصی نیز لازم است. زیرا نقشه، یعنی خلاصه ای از بررسی و پیش بینی، یعنی هم آهنگی در اجزاء کار. چه می‌خواهیم و برای چه می‌خواهیم؟ چه باید بکنیم و برای چه باید بکنیم؟ اینست سئوالاتی که در ضمن طرح یک نقشه پیش می‌آید.

یک نقشه صحیح، نقشه ایست که از دو جزء تشکیل شود:

- 1) هدف روشن و دقیق، هدفی که رسیدن به آن ممکن باشد.
- 2) طریقه وصول به هدف به طور روشن و دقیق، طریقه ای که طی آن ممکن باشد.

"ممکن" یعنی آن چیزی که وسائل و مقدمات کار، محیط اجتماعی برای تامین آن، از روی هر حسابی که بشود مساعد و آماده است. ممکن یعنی چیزی که برواقعیات مبتنی شود نه بر او هام و خیالات و احساسات. در طرح نقشه نباید برای تصورات جایی قائل شد. خونسردی و واقع بینی، اساس طرح یک نقشه قابل اجراست.

تردیدی نیست که اراده آدمی، موانع را از سر راه بر میدارد ولی البته باید بین موانع و اراده ای که می خواهد آن ها را از میان بردارد، تناسب لازم موجود باشد. حزبی که دارای مغز خوب، اطلاعات کافی نباشد، نمی تواند نقشه درستی طرح کند. مغز خوب و اطلاعات کافی، در نتیجه نظم تشکیلاتی، تجربه، سنت حزبی، کادر قابل و امثال آنها به وجود می آید. مقدار رضایت بخشی از این مقدمات فقط در طول زمان تهیه میشود. برای این کار هم زمان لازم است. ولی بدون شک با آنچه که امروز داریم، به مراتب بهتر می توانیم کار کنیم تا با آنچه که پنج سال پیش داشته ایم.

اینک باید گفت که تنها نقشه خوب کشیدن کافی نیست؛ تمرکز به جای تشتت. باید آن نقشه بطور هم آهنگ و با پشت کار اجرا شود. برای این کار لازم است که دستگاه وسیع حزبی متمرکز باشد یعنی به وسیله قدرت با شعور، متفکر، واقع بین و مبارزی اداره شود. این مرکز به منزله مغز حزب است ولی به طوری که یک مدیر زبردست ارکستر، با حرکات چوب خود، از آهنگ های گوناگون و آلات جورواجور، یک سمفونی نشاط انگیز پرهیجان به وجود می آورد، این مرکز نیز با دستورهای دقیق خود از استعدادها، اراده ها، احساسات، هیجانات، افکار و تصمیمات مختلف در ازمنه گوناگون و در طی حوادث جورواجور، یک حرکت منظم خوش آهنگی به سوی کمال ایجاد می نماید. همان طور که، علاوه بر یک مدیر زبردست ارکستر، آهنگ ساخته شده و منظمی لازم است تا هم مدیر و هم نوازنده موافق آن رفتار کنند، برای فعالیت عمومی حزبی نیز اصول و استراتژی و تاکتیک و نقشه لازم است.

کمیت مرکزی حزب باید دارای قدرت اجراء و نفوذ کامل و نظارت قطعی بر همه زیربم حرکات و سکنات جریان حزبی باشد. این قدرت و نفوذ تحمیلی نیست بلکه باید رهبری صحیح پیش بینی درست، عمل منظم کمیته چنین قدرت را طبیعتاً بوجود آورد. تنها در یک جامعه بیدار چنین عناصری پیدا می شود. همانطور که به نوبه خود این عناصر، بیداری جامعه را فزونتر می کنند. آیا در اجتماع ما داشتن یک مرکزیت هشیار ممکن است؟ نه به آن اندازه که آرزو می طلبد، ولی تردیدی نیست که در شرایط کنونی، ایجاد این مرکزیت با استفاده از تمام قوای تکامل یافته حزب نسبت به پنج سال پیش بهتر ممکن است، فقط در صورتی که در داخل جریان آن، اراده دسته جمعی و هم آهنگ و شرایط مساعد وجود داشته باشد که بتواند چنین مرکزیتی را به وجود آورد.

منبع: روزنامه "مردم"؛ بهمن 1325

* در پایان این مجموعه، متن کامل شعر "خواب آینه"، سروده ای از هوشنگ ابتهاج (ه.ا.سایه) تقدیم خواننده صبور و آگاه می شود:

خوابِ آینه

سروده ای از هوشنگ ابتهاج (ه.ا.سایه)

نقش او در دل چه زیبا می نشست
سنگدل، آئینه ما را شکست

آینه صد پاره شد در پای دوست
باز در هر پاره عکس روی اوست

آینه در عشق بازی صادق است
آینه یک دل نه، صد دل عاشق است

سال ها آینه بی تصویر ماند
آه که این بی روشنایی دیر ماند

مانده در کنج شبستان ناصبور
دیده ی بیدارش از دیدار دور

روزگارش چهره پوشید از غبار
تا چه ماند از غبار روزگار

شامگاهان با شفق خون می گریست
صبحدم بی مهر افزون می گریست

از گذار سایه های ابر و دود
فکرِ رقصِ شعله اش در می ربود

ناگهان برقی زد آن چشم سیاه
آینه لرزید در دل زان نگاه

گفت: اینک وقت دیدارم رسید
سُرمه ساي چشم بیدارم رسید

آه ای آینه، این روز تو نیست
پشت این صبح دروغین، تیرگی ست

ای غریب افتاده ی برگشته روز
کار دارد با تو این هجران هنوز

اشک ها خواهد هنوز از دیده ریخت
تارها از جان و دل خواهد گسیخت

دیده بر هم نه، کزین صبح نخست
جز سیه رویی نخواهی باز جُست

بختِ دیداری ندارد آینه
دیده بر هم می گذارد آینه

خواب می بیند که سر زد آفتاب
باز شد لبخندِ نیلوفر بر آب

خوبرو آمد به آرایش نشست
روی خوب، آرایش آینه است

چون گره، بند شب از گیسو گشود
موج ابریشم به دوش آمد فرود

از بناگوشش سحر بر می دمید
صبح روی شانه اش می آرمید

سینه اش آینه دار مهر و ماه
مانده در چاکِ گریبانش نگاه

جنبش چالاکِ بازو بی شتاب
پیچ و تابِ رقصِ نیلوفر بر آب

سُرمه سای چشمِ مستش، دستِ ناز
سُرمه از چشمش سیاهی جُسته باز

دستِ گلگون بر لب چون غنچه بُرد
غنچه را گُل کرد و گُل بر گُل فشرد

آینه حیران روی فرخش
سیبِ سرخ بوسه می چید از رُخش

آه، ای آینه جان، آینه جان
نیست در خواب تو خوش تر در جهان

خوابِ خوش دیدی، ولی آن زیب و فر
می کند بیداریت را تلخ تر

آخر از سیبی دلت خون می کنند
زین بهشتت نیز بیرون می کنند

مایه ی درد است بیداریِ مرد
آه ازین بیداریِ پُر داغ و درد

خفتگان را گر سبکباری خوش است
شب زوان را رنج بیداری خوش است

گرچه بیداری همه حیف است و کاش
ای دل دیدار جو بیدار باش

هم به بیداری توانی پی سپرد
خفته هرگز ره به مقصودی نبرد

پُر ز درد است آینه، پیداست این
چشمِ گریان می نهد بر آستین

هر طرف تا چشم می بیند، شب است
آسمان کور شب، بی کوکب است

آینه می گرید از بختِ سیاه
گریه آینه بی اشک است و آه

در چنین شب های بی فریاد رس
روزِ خوش در خواب باید دید و بس.

(پایان مجموعه)